

## يك روز تاريخی و يك روز یاد ماندنی\*

داریوش همایون

انقلاب مشروطه هیچ بدی برای ایران نداشت و هر چه از پیشرفت داریم با جنبش مشروطه به ایران راه یافت بر خلاف ۱۴ مرداد که همه نیروهای سیاسی را برضد استبداد سلطنتی و ارتجاع مذهبی متحد کرد، ۲۸ مرداد جامعه سیاسی ایران را به دو پاره کرد و در يك جنگ بیهوده فرسود.

هر چه هم صاحبان عزای ۲۸ مرداد اصرار بر ندیده گرفتن داشته باشند ۱۴ مرداد همان اندازه مال آنهاست که اردوی مقابلشان

در ایران سیلاب پر زور رویدادها صد سال و پنجاه سال پیش را از یاد مردم زوده است

ما خوبیم چون فلان خوب یا بد بوده است به کار تهیدستان می خورد و از تهیدستی تا ورشکستگی راهی نیست

بدر ادامه یافت و ایران را کشور دیگری کرد. پیام آن انقلاب امروز نیز بازتاب دارد زیرا جامعه ایرانی هنوز درگیر پیکار مدرنیته است و طرفه آنکه در آغاز سده بیست و یکم به حالی قابل مقایسه با صد سال پیش خود افتاده است: يك نظام فاسد قرون وسطائی، ترکیبی از تازه‌ترین تکنیک‌های سرکوبگری در خدمت واپسمانده‌ترین اندیشه‌ها، در برابر جمعیتی بیدار و به حد مرگ بیزار از حکومت؛ يك حکومت فاجارگونه در بلیشو و تکه پارگی خود، رویارو با يك توده بیگانه شده و خواستار دگرگونی ریشه‌ای، و هر دو طرف معادله بسیار نیرومندتر از صد سال پیش.

چهاردهم مرداد ممکن است یادآوری نشود ولی آثار آن برطرف نشدنی است زیرا از آن انقلاب هیچ بدی به ایران نرسیده است. هر چه در آن است شوق آزادی و پیشرفت و بزرگی است؛ نگاه به آینده است با گوشه چشمی به بهترین‌های گذشته. انقلابی است که هر که امروز سخنی برای آینده ایران دارد در طرف برندگان آن است. هر دو سوی طیف سیاسی ایران که در برابر رژیم اسلامی صف آراسته در شمار آن برندگان است و می‌تواند در میراث آن انباز شود، حتی اگر آن را انکار کند یا نادیده بگیرد، چنانکه چپ‌گرایان و پاره‌ای از مصدقی‌ها می‌کنند. هر گوشه آن انقلاب مایه سربلندی ملی است، از جنبش فکری که پیشگام پیکار سیاسی شد؛ از کیفیت رهبری که بسیاری از ستارگان درخشان سیاست و فرهنگ زمان را دربر گرفت؛ از پیکار مسلحانه قهرمانانه تا رفتار بلندنظرانه با شکست خوردگانی که جانی برای آشتی نگذاشته بودند. سالروز انقلاب مشروطه می‌تواند ایرانی را به یاد همه چیزهائی که با جنبش مشروطه به ایران آمد بیندازد. نخستین آموزشگاه‌های نوین به شیوه اروپائی (در تبریز و با پیشگامی حسن رشدیه) که آموزگاران آذربایجانی اصرار داشتند درسها به فارسی باشد و آخوندها آنها را آتش می‌زدند. روزنامه مردمی (نه وقایع اتفاقیه دولتی) و حزب سیاسی و اتحادیه کارگری؛ رمان و تئاتر و داستان کوتاه و شعر نو، بیداری زنان و آغاز جنبش رهائی زن؛ عرفیگرانی؛ (سکولاریسم) انتخابات و مجلس جامعه مدنی. او می‌تواند ایران سال ۱۹۰۵ را با ایران سال ۱۹۷۹ مقایسه کند (يك نگاه به عکسها بس است) و ببیند کشورش به برکت آن انقلاب از کجا به کجا رسید. دید و انرژی که آن انقلاب به جامعه‌ای نیم مرده داد حتی با انقلاب اسلامی نیز از میان نرفت و صد سال است که گاه با شتاب و گاه افتان و خیزان، گاه در ژرفا و گاه بیشتر درسطح، ایران را بر راه مدرنیته پیشتر می‌برد. ایرانی اگر از نزدیکتر

روزهای تاریخی مانند زیبایی، در چشم بیننده‌اند. کسان می‌توانند نظرهای متفاوت خود را در باره روزهای تاریخی داشته باشند و در پایان، تاریخ داوری خواهد کرد. ماه مرداد برای ایرانیان یاد آور دو روز مهم است، چهاردهم و بیست و هشتم. از پنجاه سال پیش رقابتی میان این دو روز برسر جانی که در خودآگاهی ملی ایرانیان دارند درگرفته است که معانی سیاسی و فرهنگی مهم دارد. تا ۱۳۳۲ هر چه در مرداد بود به روز پیروزی (مرحله نخستین) انقلاب مشروطه بر می‌گشت؛ روزی که شاه قاجار، در آستانه مرگ به توصیه صدر اعظم خود به پیکار مردمی کردن نهاد و فرمان مشروطیت را امضاء کرد. تا ۱۳۳۲/۱۹۵۳ چهاردهم مرداد در نگرش تاریخی سراسر سیاسی شده ایران تنها روزی بود که همه در بزرگداشت آن همداستان بودند. از چپ و راست گروهی نبود که آن را مهم‌ترین روز تاریخ همروزگار ما نشمارد. اما از آن پس ۲۸ مرداد برای گروه‌های مخالف پادشاهی اهمیت روزافزون یافته است و از انقلاب اسلامی به بعد عملاً جا را بر ۱۴ مرداد تنگ کرده است.

امروز اسلامیان مشروطه را دشمن بزرگ خود می‌شمارند؛ چپ‌گرایان آن را با پادشاهی یکی می‌دانند و از تقویم خود پاک کرده‌اند؛ و مصدقی‌ها اگر هم به یاد ۱۴ مرداد بیفتند با بی میلی است. برای همه آنها بیست و هشتمین روز است که در ماه مرداد اهمیت دارد. در برابر آنان مشروطه خواهان و دیگر هواداران پادشاهی‌اند که ۱۴ مرداد را بزرگ می‌دارند و به چهاردهم روز پس از آن در تقویم کاری ندارند. پذیرفتن یا نپذیرفتن ۱۴ مرداد، يك جدا کننده بزرگ گرایشهای سیاسی از یکدیگر شده است. در فضائی که اختلاف، آن را برداشته است ما کشاکش برسر روزهای تاریخی را کم داشته‌ایم ولی چاره‌ای نیست. روزهای تاریخی مانند شخصیت‌هایی که نقشی در رویدادها داشته‌اند موضوع ارزیابی همیشگی هستند تا گذر زمان و درگذشتن هم‌آوردان، نقش هموار کننده‌اش را بازی کند. این کاری است که در همه جامعه‌ها پیش می‌آید.

برای مقایسه روزهای تاریخی می‌باید به عواملی مانند اهمیت آنها در زمان خود، تأثیری که بر آینده گذاشته‌اند و سودمندیشان برای آیندگان توجه کرد. چهاردهم مرداد یاد آور نخستین انقلاب آزادیخواهانه در آسیا و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره است که الهام بخش ملت‌های بسیار شد. در خود ایران انقلاب به جنبش تجدد و مرحله عملی آن، نوسازندگی در همه زمینه‌ها، انجامید که در بیشتر سده بیستم کم و بیش و در جاهائی بهتر و جاهائی

بنگرد از خود خواهد پرسید که اصلا ما در تاریخ نزدیک مان روزی مهم‌تر از چهارده مرداد داریم؟

برای بخشی کاهنده از طیف سیاسی ایران چنان پرسش‌های بیجاست. مسلما روز مهمتری هست که نباید گذاشت از برابر چشمان محو شود. روزی هست که نه سالی یکبار، بلکه اگر شد هر روز، می‌باید یاد آوری‌اش کرد. روزی هست، درست در سنت صحیح عاشورا، با معصومین و شهیدان و اشقی «با گریه و عزاداری و نفرین و آرزوی انتقام. روزی است در حکم پایان جهان. از آن روز بود که درهای خرمی و خوشبختی، میهن دوستی و خدمت، انسانیت و دموکراسی و لیبرالیسم، خردگرایی و استقلال، اصالت و نه تقلید از غرب منحنی، بر ایران بسته شد. تاریکی اهریمن بر روشنایی اهورا مزدا ظفر یافت. آن روز که در اهمیت از همه روزهای تاریخی ایران می‌گذرد ۲۸ مرداد است.

\*\*\*

درباره ۲۸ مرداد و بویژه اسباب و عوامل آن اختلاف به اندازه‌های زیاد و عقاید چنان پابرجاست که تکرار سخنان پنجاه ساله به هیچ جا نمی‌رسد. از آن موارد است که می‌باید بر موافقت نداشتن موافقت کنیم (این یکی از فضیلت‌های مدنی است که می‌باید از فرهنگ سیاسی آنگلو ساکسون بیاموزیم). ولی می‌توان دست کم بیطرفانه به پاره‌ای آثار زبان آور آن رویداد بر تاریخ نیم قرن گذشته نگاهی انداخت و درسی برای امروز گرفت. برخلاف ۱۴ مرداد که همه نیروهای سیاسی ایران را برضد استبداد سلطنتی و ارتجاع مذهبی متحد کرد، ۲۸ مرداد یادگار شکاف سیاسی پر نشدنی است که جامعه سیاسی ایران را دو پاره کرد و در یک جنگ بیهوده فرسود، و در برابر استبداد سلطنتی و ارتجاع مذهبی هردو، بیدفاع گذاشت تا یکی سرانجام جای دیگری را گرفت. سودازدگی آن رویداد که بخش مهمی از طبقه سیاسی ایران را از نظر سیاسی و فکری منجمد کرد و از پیشرفت بازداشت، سیاست ایران را، ضعیف‌تر از آنچه پیش از آن بود، تا خودکشی ملی رسانید. رویداد تاسف آوری بود برای همه طرف‌های آن. حتا کسانی که ۲۸ مرداد را پیشدستی بر یک کودتا کمونیستی می‌دانند، ترجیح می‌دهند که کار رها نیندین ایران از تسلط حزبی که تا دهه هشتاد (میلادی) دنبال کودتای هوادار شوروی بود به آنجا نمی‌کشید. (آسانی سقوط مصدق و ابعاد قدرت نظامی حزب توده که بعداً آشکار شد، چنان احتمالی را بسیار زیاد جلوه می‌دهد. شنشصد هفتصد افسر شبکه نظامی تنها بخشی از رخنه آن حزب در ارتش بودند و شبکه درجه داران وابسته به حزب هرگز کشف نشد). ۲۸ مرداد روزی بود که به عنوان یک نماد بیماری پیکره سیاسی ایران خواهد ماند. کشوری که یک سال پیش از آن امپراتوری بریتانیا را شکست داده بود، بی مداخله آمریکا نمی‌توانست مشکل سیاسی درونی خود را حل کند. پادشاهی برای صدور فرمانی که در اختیار قانونی او بود صد گونه فشار و اطمینان دولتهای بیگانه را لازم می‌داشت و از یک مأمور آمریکائی برای بازگرفتن تاج شاهی سپاسگزاری می‌کرد و پیشواى ملی‌اش (در پاسخ دکتر غلامحسین صدیقی) از اینکه به دست دشمنانش سرنگون شده است شادی می‌نمود.

هر چه هم صاحبان عزای ۲۸ مرداد اصرار به ندیده گرفتن داشته باشند، ۱۴ مرداد همان اندازه مال

آنهاست که مال اردوی مقابل، «اردوی اهریمن» که انتقام پیرویش را در ۲۲ بهمن پس داد (آن انتقام بر کدام گروه‌ها گرانتر افتاده است؟) این جانی است که ما می‌توانیم از آن آغاز کنیم. هیچک از ما در هر جای طیف سیاسی کمترین دعوی مالکیت بر انقلاب صد سال پیش نمی‌تواند داشت. نیاکان همه ما در آن شرکت داشتند و بد و خوب انقلاب و هر چه از آن برآمد با همه ماست. می‌توانیم دست کم ارجح‌تری آن را نقطه اشتراک خود سازیم و در این اشتراک هیچ کس چیزی از دست نمی‌دهد. هر کس آزادی و ترقی مشروطه را بخواهد و تجدد را مساله مرکزی ایران بداند وارث انقلاب مشروطه است، هر برنامه سیاسی داشته باشد و هر شکل حکومتی برای ایران بخواهد. آن انقلاب مایه سربلندی همه ما به عنوان مردم ایران است. هیچ کس هیچگاه لزومی بر توجیه آن نداشته است یا بهر دلیل از بابت آن پوزشی نخواست است. همه آنها که امروز از آن دوری می‌جویند سالهای دراز ستاینده و مدافعش بوده‌اند.

درباره، اگر از ۲۸ مرداد وسیله حمله به محمد رضا شاه و گریه بر مظلومیت دکتر مصدق را بگیرند چه از آن خواهد ماند که به یادآوری هر روزه و هر ساله بپردازد؟ در ۲۸ مرداد جز یک سلاح سیاسی گروهی، چیست که آن را یک روز بزرگ تاریخی کند؟ و شکافی را که در طبقه سیاسی ایران انداخت تا کی می‌شود ادامه داد؟ اهمیت ۲۸ مرداد برای آینده ایران در آن است که بهر بها از تکرار وضعی که درمانده از گشودن مسائل خودمان، به دیگران فرصت مداخله بدهیم جلوگیری کنیم؛ بویژه در اوضاع و احوالی که جمهوری اسلامی با سیاستهای نابخردانه‌اش ایران را در چشم توفان گذاشته است و ممکن است قدرتهای بزرگی در دشمنی با رژیم و برای حفظ امنیت خود تا جاهای خطرناکی بروند. اما اگر می‌خواهیم از ۲۸ مرداد درس درستش را بگیریم می‌باید آن را از یک اسلحه سیاسی صرف بدر آوریم. پنجاه سال جنگ در دو سوی ۲۸ مرداد بس است. امروز می‌باید بجای گذشته دور به آینده نزدیک و مخاطرات بزرگی که در پیش است بیندیشیم. بقایای نسلی که هنوز می‌تواند خدمتی (و جبران بیخدمتی‌هایی را) به مردم خود بکند اگر امروز هم نتواند به مصلحت بزرگتر ملی بیندیشد و جنگ بر سر روزهای تاریخی را از دست بگذارد دیگر چه فرصتی خواهد بود؟ کسی انتظار ندارد که اصحاب ۲۸ مرداد از آن «مهمترین روز تاریخ ایران» یا نظر خود چشم ببوشند. اما این اندازه می‌توان انتظار داشت که آن را در مرکز استراتژی خود نگذارند. مبارزه آنها با ۲۸ مردادها بی معنی است زیرا با چنان کسانی سروکار ندارند. چند نشانه لازم است تا این کسان را به خود آورد که اگر به کشمکش‌های بی معنی و بی نتیجه شان پایان ندهند دیگران برایشان تصمیم خواهند گرفت؟

ما این بحثها را بیشتر در بیرون داریم. در خود ایران سیلاب پر زور رویدادها، صد سال و پنجاه سال پیش را از یاد مردم زدوده است. کیست که در زیر واقعیت زشت زندگی هر روزه در دامن اسلام عزیز آخوندها، و در برابر دورنمای هراس آور پایانی که سیاستهای رژیم برای آن تدارک می‌بیند، پاس ۱۴ مرداد را بدارد یا در سوگ ۲۸ مرداد بنشیند؟ اگر ما می‌خواهیم اندکی حس اندازه به بحث سیاسی-تاریخی بیاوریم به امید آن است که بقایای یک نسل به پایان رسیده، خود را از زندان گذشته‌اش برهاند و همزمان مردمی شود که کارهایی لازمتر از ستایش

و نکوهش پیشینیان دارند. تاریخی که سرانجام مال همه می‌شود و بد و نیکش بر ملتی که آن را ساخته و زیسته است می‌افتد چه بهتر که زودتر از میدان نبرد اشخاص و گروه‌ها بدر آید.

\*\*\*

تفاوت پختگی سیاسی و رشد فرهنگی جامعه‌ها از رفتاری که با روزها و شخصیت‌های تاریخی دارند بهتر از همه آشکار می‌شود. چرچیل نه تنها به دلیل نقش حیاتی خود در رهائی جهان از فاشیسم، بلکه از نظر ابعاد شخصیت خود يك شخصیت استثنائی برای همه زمانها بشمار می‌آید. مردم انگلستان همان چرچیل را در فردای پیروزی بر هیتلر به شکست انتخاباتی دچار کردند و با افتخار به خانه‌اش فرستادند. نه حزب محافظه کار هیچگاه داشتن چرچیل را به رخ حزب مخالف کشید و از پیروزی بزرگ او سرمایه سیاسی ساخت نه حزب کارگر از نداشتن شخصیتی مانند چرچیل احساس کمبود کرد. انقلاب فرانسه یا انقلاب امریکا روزهای بزرگی هستند ولی کسی با چسباندن خودش به آنها در پی کسب مشروعیت نیست. شخصیتها و روزهای تاریخی اگر هم سودمندی سیاسی داشته باشند از نظر ارتباطی است که با مسائل روز می‌یابند. حزب جمهوریخواه امریکا به داشتن رونالد ریگان سربلند است ولی جرج بوش که بسیار می‌خواهد کلاه او را بر سر گذارد هرگز نمی‌گوید به من رأی بدهید چون ریگان چنان و چنین بود و کارتر دمکرات چنین و چنان. تبلیغات جمهوریخواهان، آنهم غیر مستقیم به سودمندی سیاست مالیاتی ریگان و قدرت نمائی او در برابر دشمنان امریکا اشاره‌هایی می‌کند ولی بوش نام ریگان را نیز در سخنرانی‌های انتخاباتی خود نمی‌برد. اگر سیاستگران آمریکائی آنگونه بهره برداری سیاسی را به جاهائی برسانند که ما مسلم می‌گیریم و اصلا امرمان بی آنها نمی‌گذرد کمترین فرصتی از سوی رأی دهندگان نمی‌یابند.

ما تنها ملتی نیستیم که در تاریخ خود روزهای خوب و بد و شخصیت‌های بزرگ و نه چندان بزرگ داریم ولی مردمان پیشرفته مانند گروه‌هایی از ما کار روزانه خود را برای کشمکش بر سر آنها نمی‌گذارند. نه تنها يك حزب سیاسی با رهبر خود زنده نمی‌ماند و به مرگ محکوم نمی‌شود؛ انرژی ملی نیز در جنگ بر سر روزها و کسان بر باد نمی‌رود. مردم از رهبران و احزاب، فاضل بودن پدرشان را نمی‌پرسند. در خود ایران نیز مردم می‌خواهند بدانند هر کس چه در انبان دارد؛ تکیه بر افتخارات پیشینیان بس نیست. می‌توان انتظار داشت که سرمایه‌های سیاسی منفی نیز دیگر چندان بکار نیاید. دیگر فاصله گرفتن از خمینی، محکوم کردن او و بدترین حملات به او نیز گروه‌ها را شایسته حکومت کردن نمی‌سازد؛ محمد رضا شاه که جای خود دارد. آنها که دنبال بهره برداری‌های آسان‌اند بازی را از هم اکنون باخته‌اند. دعوی اداره يك کشور به صلاحیت‌های بسیار بیشتری نیاز دارد و بد بودن دیگری، اگر واقعیت هم داشته باشد دلیل خوبی خود نیست.

يك سازمان سیاسی که پیش از همه و با روشنی بیش از همه، خود را به پادشاهی مشروطه متعهد ساخته در رفتار با گذشته خویش و دیگران، با تاریخی که موضوع اصلی کشمکش‌ها شده، سرمشقی گذاشته است که جای توجه دارد. برای

حزب مشروطه ایران آسان‌تر از آن نمی‌بود که تکیه خود را بر مقایسه بگذارد. ما خوبیم و بقیه بدند چون در زمان ما بهتر بود و در زمان بقیه بدتر شد. حزب می‌توانست هر شخصیت و هر روزی را که چون سلاحی بر ضد آن بکار می‌بردند با شخصیت و روزی بهتر، یا دست کم به رخ کشیدن شخصیت و روزی بدتر از سوی مقابل، از اثر بیدارزد. می‌توانست وارد هر مسابقه زیبایی (در واقع لجن پراکنی) بشود و زشتی خود را پشت زشتی دیگران بیوشاند. چنان رفتاری سرهای تهی بسیاری را گرم و دل‌های سوخته بسیاری را خنک می‌کرد؛ و البته آن مقدار مبارزه‌ای راهم که می‌توان با جمهوری اسلامی کرد به پستی و بی‌ابرونی همه دست در کاران مسابقه می‌کشید. از آن بدتر هیچ نتیجه‌ای جز ادامه بیماری و ضعف سیاسی گذشته برای آینده ایران نمی‌داشت.

آنچه در رویکرد این حزب قابل ملاحظه است اکراهی است که با همه بستگی بنیادی به جنبش مشروطه، در بهره برداری سیاسی از آن دارد. بهره‌ای که حزب مشروطه ایران از آن جنبش می‌برد ژرف‌تر رفتن در پیام آن، سازگار کردنش با اوضاع و احوال امروز، و فراخواندن گرایشهای سیاسی دیگر است که آن جنبش را از آن خود بدانند و کمک کنند که زمینه مشترک دیگری برای هم‌رانی علاوه بر مجلس مؤسسان و همه پرسى برای نظام آینده ایران پیدا شود. روزها و شخصیت‌های تاریخی هستند، نه برای بدست آوردن اعتبار سیاسی؛ اعتبار را می‌باید از خود گرفت. ما خوبیم چون فلان خوب یا بد بوده است به کار تهیدستان می‌خورد و از تهی دستی تا ورشکستگی راهی نیست. ما اگر هم بخواهیم مدعی میراث دوره‌ها و شخصیت‌هایی باشیم باید میان میراث با ارث تفاوت بگذاریم. میراث مال همه است، هر که بخواهد. در حزب مشروطه ایران دنبال ارث گذشته نیستند چون نمی‌خواهند مانند گذشته باشند. وارث، کسی که می‌خواهد ارث گذشته را ببرد، می‌باید مانند آن رفتار کند. همه ما بهتر است ارث گذشته را فراموش کنیم. نباید بخواهیم هیچ گذشته‌ای تکرار شود.

این اسطوره زدائی از رویدادها و شخصیت‌های تاریخی که برای مردمی پرورش یافته با روحیه عاشورائی آسان نیست يك دگرگونی لازم در منش ملی ماست. نیاز حیاتی به مردگان، تناقضی است که ایستائی و واپسماندگی را در خود دارد. حتا جنبش مشروطه سراسر افتخارات و درخششها نبود. يك اقلیت کوچک، نآزموده و نیمه سواد، اراکه شکسته به گل نشسته‌ای را هر چه توانست حرکت داد و زود از نفس افتاد، و بیش از آن هم نمی‌شد. جامعه‌ای که يك دوره دراز تاریخی در خرافات و بی‌نظمی فرو رفته بود اصلا در چند صد ساله گذشته نمی‌توانست اسطوره بیافریند. ما حق داریم از اینکه توانستیم بمانیم و از همگنان درگذریم (از بیشترشان در بسیاری جاها) خرسند باشیم. ولی در بافتار context جهانی هنری نکرده ایم. ماندن در آن گذشته‌ها همت مان را پست و پای رفتارمان را سست می‌کند. صد سال گذشته به بیهوده بر این ملت نگذشته است و به آن توانائی داده است که صدسال بسیار بزرگ‌تری داشته باشد.

\* سخنرانی سالروز مشروطیت، واشینگتن، ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴